

# گذری بر جنبه دیگری از آفرینشگری فردوسی: مور در شاهنامه

محمود فاضلی بیرجندی

دانشجوی دکتری تاریخ ایران، دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات تهران

## درآمد

شاهنامه، سروده ابوالقاسم فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ق/۹۴۲-۱۰۲۰م)، میراث گرانسنگ فرهنگ ملی و اجتماعی مردم ایران است. شاهنامه را عموماً کتاب حماسه‌های بزرگ یا بزرگ‌ترین حماسه ایرانی دانسته‌اند. این کتاب اثری است که گاه زوایای ژرف اندیشه بشر را نشان می‌دهد، به کرات وارد مباحث هستی‌شناختی می‌شود و هستی را با نگاه پویای خود نظاره می‌کند و شرح می‌دهد، از تاریخ با فلسفه مخصوص خویش سخن می‌گوید و در پویه تاریخ به جنگ‌های خونین می‌پردازد، پهلوانان بزرگ را به صحنه می‌آورد و پهلوانی‌ها را با زبانی حماسی روایت می‌کند که هم ملی و میهنی و هم در عین حال جهانی و عالم‌شمول است، نیز از عشق‌ها و دلدادگی‌ها و دیگر احوال انسان خاکی فانی می‌گوید. اما همین کتاب سترگ، که سرشار از سخن‌های کلان است و به هر پدیده و رویداد با نگاه کلان و هستی‌شناختی می‌نگرد و آن را از همین منظر گزارش می‌کند، گاه و در بعضی جاها به جزییاتی هم توجه می‌کند که از حیث تازگی و ابداع کم‌مانند است. یکی از این نمونه‌ها که شاهد برجسته و روشن نگاه فردوسی به جزییات و

Mahmoud Fazeli Birjandi, "A Glance at the Creativity of Firdawsi: "Ant" in the *Shahnameh*," *Iran Namag*, Volume 2, Number 1 (Spring 2017), 28-42.

محمود فاضلی بیرجندی <mfbirjandi@gmail.com>، دانشجوی دکتری تاریخ ایران، پژوهشگر و مترجم تاریخ و فرهنگ ایران است و چندین کتاب در تاریخ محلی خراسان و تاریخ ایران تألیف و ترجمه کرده است.

هنرمندی و آفرینشگری اوست پرداختن به جایگاه مورچه در شاهنامه است. این جستار به بررسی کوتاه همین موضوع اختصاص دارد.

مورچه، این جاندار کوچک، را کمتر روزی است که نبینیم. مورچه شاید بیش از خیلی از جانداران دیگر با آدمی به سر می‌برد و پیوسته در زندگی آدمیزادگان حضور دارد، اما شاید به مراتب کمتر از دیگر جانداران به چشم آمده و جلب توجه می‌کند. با این همه، فردوسی در جهان‌بینی خود مورچه را هم در عداد یکی از عناصر هستی و همسنگ دیگر پدیده‌ها دیده و به او توجه کرده است. او که با زبان حماسه سخن می‌سراید و روایتگر جنگ‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز است می‌تواند چنین جاندار کوچکی را هم ببیند، در احوال او درنگ‌های سزاوار ستایش کند، از امنیت و حقوق او داد سخن دهد یا اثری را ببیند که از گذر مور بر خاک بر جا مانده است. همین‌جا جنبه دیگری از والایی کار و فکر فردوسی هویدا می‌شود. کسی که گزارش‌های ناب و نفس‌گیر را از میدان‌های پر هیاهوی نبردهای بزرگ داده همان کسی است که می‌تواند ما را با خود تا درنگ بر احوال مورچه‌ای بکشاند و در دنیای این جاندار ریز و خاموش غرق کند. فردوسی فقط گزارشگر جنگ‌ها و نقاش پرده‌های حماسی نیست. او دنیای دیگری هم دارد که خُرد است و حتی ریز یا همان دنیای میکروسکوپی. امروز دیگر چندی است که کشف این دنیا برای ما با دستیابی بشر به ابزارهای علمی پیشرفته ممکن شده است. برای باشندگان دنیای امروز دشوار نیست اگر بخواهند عکسی مثلاً حتی از سر یا پای مورچه یا هر جاندار ریز دیگر یا هر شیء خُرد دیگری تهیه کنند و به آن بنگرند. این کار در پرتو بهره‌مندی از دانش و ابزارهای علمی امروزمین میسر است و بی‌راه نیست اگر گفته شود که دیدن عکس‌ها یا فیلم‌هایی از این دست دیگر اعجابی هم بر نمی‌انگیزد. جای اعجاب و البته جای ستایش‌ها اینجاست که بدانیم فردوسی، هزار سال پیش از ما و در روزگاری که هیچ ابزار علمی در اختیار نداشته، به عالم موجودات خُرد (دنیای میکروسکوپی) سفرها کرده و عکس‌های بسیاری از آن دنیا تهیه کرده و آن را در شاهنامه خود ثبت کرده و برای ما به یادگار گذاشته است. اعجاب و ستایش ما البته فقط از سر مهر یا عشق نیست؛ البته اگر هم چنین باشد حق ماست، یعنی حق داریم که به فردوسی از سر مهر و عشق بنگریم، اما موضوع بحث کنونی چیزی سوی مهر و عشق است. وقتی بدانیم که فردوسی، هزار سال پیش از روزگار ما، فقط به اتکای قوه تعقل ممتاز و قوه خیال خلاقه‌اش تا درون دنیای خُرد رفته است، او را به حکم خُرد، یعنی از زاویه‌ای جدای از وادی مهر و عشق، هم خواهیم ستود.

## پیشینه

در پاره‌ای از کتاب‌ها و منابع کهن از مورچه سخنانی رفته است. در اوستا، کتاب مقدس زرتشتیان، مورچه از دسته جانداران زینبار و خرفستران شناخته شده و کشتن آن پادافره بعضی از گناهان شمرده شده است.<sup>۱</sup> بندهش نیز چنین نگاهی به مورچه می‌کند و ضمن اینکه آن را کهنترین خرفستران می‌شمرد، بر آن است که این جانور اگر چیز خوردنی را جای دور از او نهند هم برود و به جادویی آن را بیابد.<sup>۲</sup> یافتن خوردنی‌ها "به جادویی" دلالتی است بر جایگاه بد مورچه در این کتاب. بندهش سپس از مور سردگان سخن گفته، یعنی که قایل به وجود دسته‌ای از جانوران از این جنس شده؛ و نیز باور دارد که اگر آشیان مور را سیصد سال نیاشوبند، مارِ پَر دار خواهد شد.<sup>۳</sup> دربارهٔ مارِ پَر دار هم نوشته است که اگر سایه بر کسی از مردم افگند، میرد.<sup>۴</sup> مورچه با این اوصاف در بندهش جانوری زینبار است که ممکن است مخاطره‌ای برای آدمی فراهم سازد. در بعضی دیگر از منابع ایران باستان نیز همین نگاه به مورچه حاکم است. این وصف مورچه تابع نگاه دین زرتشتی به این جاندار است که آن را موجودی مودّی شناخته است.

جایگاه مورچه در دین اسلام دیگرگون شد و در منابع و متن‌های اسلامی موجود زینباری شناخته نمی‌شود. در قرآن وقتی سخنی از مورچه آمده که هنگامهٔ گذر سپاهیان سلیمان از زمینی است و در آن وقت یکی از مورچگان به دیگر هم‌جنسانش ندا می‌دهد که از سر راه سپاهیان کنار روند.<sup>۵</sup> به همین مناسبت، سوره‌ای در قرآن که این جمله یا خبر در آن آمده هم به نام "نمل" (مورچه) نامیده شده است، نشانهٔ آنکه در عالم اسلامی، به خلاف ایران کهن، به مورچه به چشم موجودی از دستهٔ خرفستران نگریسته نمی‌شود. در احادیث اسلامی هم مورچه نماد و مثال کمترین مقدارهاست.<sup>۶</sup> سپس، در کتاب‌های ادب فارسی مورچه برای ابراز رحم و شفقت به کار آمده است. داستانی که سعدی از احوال شبلی، از بزرگان صوفیان، به نظم کشیده از مثال‌های معروف ترحم بر مورچه، به خاطر کوچکی و ناتوانی آن، و فراخواندن آدمی به سلوک در این راه جوانمردانه است.<sup>۷</sup> دیگر در تاریخ ادب فارسی مورچه سرمشق کوشش و مداومت در کار شناخته شده است. مثال

<sup>۱</sup> اوستا، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه (تهران: مروارید، ۱۳۶۹)، وندیداد، فرگرد چهاردهم: ۵، ۸۱۷ و ۸۱۸.  
<sup>۲</sup> آفرینغ دادگی، بندهش، گزارش مهرداد بهار (تهران: توس، ۱۳۶۹)، ۹۹.  
<sup>۳</sup> آفرینغ دادگی، بندهش، ۹۹.  
<sup>۴</sup> آفرینغ دادگی، بندهش، ۹۹.  
<sup>۵</sup> آفرینغ دادگی، بندهش، ۹۹.  
<sup>۶</sup> محمدعلی فروغی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ۲۶۴.  
<sup>۷</sup> آفرینغ دادگی، بندهش، ۹۹.

معروفی که به گفتارهای روزمره و داستان‌های عامیانه هم راه یافته به روز درماندگی و شکست تیمور، مهاجم گورکانی، به ایران است. او که از پی شکست‌ها به کنار دیواری پناه برده، مورچه‌ای را می‌بیند که عزم بالا بردن دانه‌ای را دارد و با آنکه بارها از دیوار فرو می‌افتد، دست از کوشش برنداشته تا دانه را سرانجام به بالای دیوار می‌رساند. پس بر آن می‌شود تا از مورچه سرمشق ایستادگی و دوری از ماندگی بگیرد و به راه نبرد و پیکار برمی‌گردد تا فاتح نامداری شود.<sup>۸</sup>

## مور در شاهنامه

مور در شاهنامه برای بیان مقصودهای دیگر به کار رفته است، دیگر نه جانور موذی دین زرتشتی است، نه موجود ریز و سزاوار ترحم دنیای ادب فارسی و نه مثال کوشش و مقاومت. فردوسی با مورچه هنر و لطف خیال را تا میدانگاه‌هایی می‌گسترده که خواننده را به حیرت وامی‌دارد و اگر نخواهد هم، زبانش به ستایش از او خواهد گشت.

## بسامد

در شاهنامه، دو واژهٔ «مورچه» و «مور» با صورت‌های مختلف جمعاً ۴۴ بار آمده است. از این تعداد، واژهٔ مورچه فقط یک بار آمده است، واژهٔ مور چهار بار و واژهٔ موران (جمع مور) یک بار. نام مور همراه با نام‌های چهار جاندار دیگر نیز آمده که عبارت‌اند از مور و پشه (یا پشه و مور)، مور و ملخ، مور و پیل (یا پیل و مور) و مور و مار و ملخ. در همهٔ این صورت‌ها مور با یک جاندار دیگر آمده و تنها در یک جا نام مور در کنار نام‌های دو جاندار دیگر یعنی به صورت سه‌گانه آورده شده است.

نام مور در کنار سه جانور (پشه و ملخ و پیل) به صورت دوتایی و در یک جا به صورت سه‌تایی آمده است.

در مجموع، مور و پشه ۱۰ بار، پشه و مور یک بار، مور و ملخ ۱۰ بار، مور و پیل یک بار، پیل و مور سه بار و مور و مار و ملخ نیز یک بار آمده است. افزون بر اینها، یک بار «سر مور» هم در شاهنامه آمده و این بخش از پیکر این جاندار همراه با نام پیل آمده است: سر مور و پیل.

دیگر، اشاره‌هایی وصفی به مور است: «پی مور» هشت بار، «مور خسته‌نهان» یک بار و «گرد دم مور» که یک بار در شاهنامه آمده است.

<sup>۸</sup> این داستان عامیانه در منابع تاریخی نیامده، بلکه در متن‌های ادبی فارسی نقل شده است.

## مورچه

یگانه جایی که واژه مورچه در شاهنامه آمده جایی است که رستم در جست‌وجوی طولانی برای یافتن اسبی فراخور شأن و منزلت خویش است. سرانجام اسبی سزاوار مقام جهان‌پهلوانی او پیدا می‌شود که همان رخس است. چوپانی که گله‌ای اسب به ایران آورده، ضمن ستایش از این اسب که نگاه رستم رابه خود جلب کرده، از جمله می‌گوید:

به شب مورچه بر پلاس سیاه  
بدیدی به چشم از دو فرسنگ راه<sup>(۱-۲۲۵-۱۰۱)</sup>

این نگاه تیز و قوی اختصاص به رخس دارد، اما کسی که چنین توصیف زیبایی از مجموع سه عنصر شب و تاریکی و سیاهی در یک جا می‌کند فردوسی است. لطافت و زیبایی این بیت منحصر به فرد است. شاید کمتر کسی پیدا شده باشد که برای بیان قدرت دید جانداري به این دقت در نگاه و لطافت در بیان رسیده باشد. این نکته باریک‌تر از مو است: دیده شدن مورچه که خود موجود سیاه‌رنگی است، وقتی در شب تاریک بر روی پلاس سیاه‌رنگی حرکت کند. چنین دقت نظری فقط در مخیله بی‌مرز فردوسی شکل گرفته و بر زبان توانای او جاری شده است: دیدن مورچه‌ای که در شب بر روی پلاس سیاهی راه می‌رود، از دو فرسنگ دورتر.

## مور

نخستین بار که مور به زبان فردوسی می‌آید، با چنان لطافتی در بیان و با چنان نگاه خردمندانه و چنان اوجی در حمایت از این جاندار است که این سخن پس از فردوسی به صورت ضرب‌المثل درآمد و تکیه سخن عموم پارسی‌گویان شده است:

میازار موری که دانه‌کش است  
که جان دارد و جان شیرین خوش است<sup>(۱-۵۲۵۸۰)</sup>

تا آنجا که سعدی، استاد سخن، نیز تحت تأثیر این ابراز عاطفه و شور و مهر از آن به نیکی یاد کرده است:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد  
که رحمت بر آن تربت پاک باد

<sup>۱</sup> همه ارجاعات این جستار به این نسخه است: ابوالقاسم (۱۳۶۳). ترتیب ارجاع بدین صورت است: (شماره مجلد-شماره صفحه-شماره بیت). فردوسی، شاهنامه، تصحیح ژول مول (تهران: جیبی،

میازار موری که دانه‌کش است  
که جان دارد و جان شیرین خوش است<sup>۱۰</sup>

یادآوری جان داشتن مور و شیرینیِ جان نمود ماندگاری از فکر سخن‌سرایی است که خود از مظاهر اندیشه‌ی والا در زندگانی بشر شناخته می‌شود. این بیت فردوسی پیشگامی آن سخن‌سرای آفریننده را در ارج‌گزاری به جانداران نشان داده و روایتگر گوشه‌ی متعالی دیگری از دستگاه جهان‌بینی او نیز هست. گفته می‌شود که از مصادیق کامل بودن و انسجام دستگاه جهان‌بینی یکی باید این باشد که در آن هر چیز، پدیده، رویداد یا هستنده‌ای جایگاه و تبیین خاص خود را داشته باشد. فردوسی در نگاهی که به مور می‌کند به همین بسنده نکرده و نگاه او چند جنبه دارد که بدان می‌پردازیم.

### مور: نماد خردی

فردوسی، مانند آنچه در فرهنگ عامه جاری است، مور را نمادی از خردی و ریزی می‌داند. این نگاه به مور در این بیت دیده می‌شود:

اگر آهنین کوهی ای یک سوار  
چو مور اندر آیند گردت هزار  
کنند آن زره در بَرَت چاک‌چاک  
چو مُردار بی‌سَر کَشَنَدَت به خاک<sup>(۲۵۵-۲۸۳ و ۸۸۴)</sup>

### مور: مثال برخورداری از عدالت و امنیت

فردوسی از این جنبه مور را جاننداری می‌داند که او نیز می‌بایست و حق دارد که مانند دیگر جانداران از عدالت هر حکومت به آن اندازه برخوردار شود که احساس امنیت کامل کند:

سَرِ تَخْت را پادشاهی گزین  
که ایمن بود مور ازو در زمین<sup>(۱۱۵-۲۶۳۸)</sup>

در این بیت، فردوسی گوشه‌ای از نظر خود یا نوع تعریف خود را درباره‌ی سیاست و حکومت نیز بیان می‌دارد. او معتقد است که دادگری آنجا و آن‌گاه معنا می‌یابد که حتی مور نیز از امنیت برخوردار بوده، موجودیت و حقوق او در امان باشد.

<sup>۱۰</sup> سعدی، کلیات سعدی، ۲۶۴. شایای ذکر است که سنگ‌دل/ که خواهد که موری شود تنگ‌دل. اما تقدم سعدی نیز در پی همین بیت‌ها که در بالا نقل شد از دلتنگی مور سخن گفته است: سیاه‌اندرون باشد و

## مور: دلیلی بر وجود خداوند

فردوسی مور را از دلایل و شواهد وجود خداوند هم می‌بیند. این نگاه گوشه دیگری از نگاه دینی او را آشکار می‌سازد که از اندیشه خدامحوری عموم ایرانیان سرشار است:

نخست آفرین بر خداوند هور  
خداوند مار و خداوند مور (۱۸۷-۱۹۳۶)

خداوند ناهید و بهرام و هور  
که هست آفریننده پیل و مور (۱۹۲-۱۳)

همو آفریننده مور و پیل  
ز خاشاک ناچیز و دریای نیل (۱۷۸۷-۷۹-۴)

خداوند کیهان و ناهید و هور  
خداوند پیل و خداوند مور (۲۲۹۲-۲۷۶-۴)

خداوند گردنده بهرام و هور  
خداوند پیل و خداوند مور (۳۵۷-۲۲۹-۷)

از این منظر است که مور ریزپیکر را ابدأ ناچیز نمی‌بینیم. مور با همه خردی به همان اندازه به خداوند دسترسی دارد و به همان اندازه از خداوند برخوردار است که کیوان و ناهید و بهرام و هور (اجرام فلکی) با عظمت در اعماق آسمان یا مار و پیل در جای جای زمین. در این ابیات، وقتی از ستاره و سیاره از یک سو و از مور از سوی دیگر سخن گفته می‌شود، اندازه‌ها (بزرگی و خردی) بدون نیاز به شرح و توصیف واقعیت خود را نشان می‌دهد. این از زیبایی‌های خاص شاهنامه است که درشت‌ترین و ریزترین پدیده‌ها را در کنار هم می‌آورد تا آنها را در برابر یکدیگر بازنمایاند و از این راه، مقصودش را بهتر بیان کند.

## مور: بازنمای گستردگی میدان جنگ و کشتار هولناک

موجود ریزی چون مور، در نگاه فردوسی، بهترین وسیله بیان خشونت و صحنه‌های هولناک کشتار و مرگ می‌شود. فردوسی مور را به میدان جنگ می‌کشد تا با استفاده از حضور و وجود او رزمگاهی پر از کشتگان ترسیم کند و شدت جنگ و دامنه گسترده تلفات را بهتر نشان دهد:

همی گفت فردا بدین رزمگاه  
ز افکنده موران نیابند راه (۴-۲۸-۵۹۴)

دشوار بتوان هنرمندانه‌تر از این میدان جنگی را نشان داد که از هر سو تا افق از پیکرهای کشتگان (افکنندگان و بر خاک افتادگان) انباشته است. میدان‌گاهی چندان مالا مال از پیکرهای کشتگان که حتی موری از میان آنها راه گذر نمی‌یابد. انباشتگی میدان جنگ از پیکرهای کشتگان شدت جنگی را نشان می‌دهد که بر پا بوده و نیز تلفات هولناکی را که از جنگ بر جا مانده است. در اینجا فردوسی عنصر ظریفی چون مورچه را وارد روایت خویش می‌کند تا با بهره‌گیری از وجود و حضور این موجود ریز وسعت میدان جنگ و تلفات مهیب آن را چنین هنرمندانه گزارش کند. او این کار سترگ را بدون هر داعیه‌ای در باب هنرمندی خویش به انجام رسانده و در پی آن، چنان که معمول سراینندگان بوده، داد ستایش از هنرمندی و ابتکار خویش هم نداده است.

می‌توان تصور کرد که در هر زمینی، از گذرگاه‌های روزمره آدمیان گرفته تا رزمگاه خونین دو سپاه، همه‌روزه صدها و بلکه هزاران مورچه در آمدوشد و سرگرم زندگانی خویش باشند و کسی بدان‌ها ننگرد. این فردوسی است که نه در زمین و گذرگاه معمولی، بلکه حتی در میدان جنگ به عبور موری می‌اندیشد و عبور این جاندار ریز و خموش را دستمایه‌ای برای بیان هنرمندانه‌تر مقصود و روشن‌تر کردن گزارش رزم خونبار جنگاوران می‌کند.

### پی‌مور

یکی از لطیف‌ترین تعبیرهای مخصوص فردوسی "پی‌مور" است. شاید ما که در روزگار میکروسکوپ‌های الکترونیک زندگی کرده‌ایم به دیدن عکس‌ها یا حتی فیلم‌هایی از ظریف‌ترین موجودات یا حتی اجزای تن و پیکر آنها عادت کرده‌ایم و شاید تماشای جزئیات پیکر موجودات بسیار ریز (میکروسکوپی) دیگر در ما حیرتی برنیا نگیرد. اما باید یادآوری کرد که حتی دیدن مورچه با چشم غیرمسلح و تعمق در وجود او، چه امروز و چه در گذشته، کاری است که نیازمند اندیشه، قوه‌ی خیال و بردباری است. این نکته حایز اهمیتی بسزاست: فردوسی هزار سال پیش می‌زیسته است. او در آن روزگار علاوه بر آنکه به موجود ریزی چون مور در حد یک واحد زنده‌ی مستقل اندیشیده و او را در رتبه‌ای دیده که چیزی کمتر از مثلاً پیل و مار ندارد، به "پی‌مور" هم اندیشیده است. جا خواهد داشت که به احترام نیروی شگرف باصره و نیز مخیله‌ی حیرت‌آور مردی کلاه از



سر برداریم که هزار سال پیش به پی مور یا رد پای مور اندیشیده و آن را وارد سخن‌های جاودانه‌اش کرده است. نیازی به تکرار نیست که دیدن رد پای مور امری چندان ظریف است که امروزه فقط با کمک ابزارهای دقیق علمی امکان‌پذیر است. از طرفی، تأمل در چنان رد پای ظریفی علاوه بر ابزار دقیق علمی، به مقدار فراوانی احساس، لطافت و رقت قلب نیازمند است:

ز فرمان و رایش کسی نگذرد  
پی مور بی او زمین نسپرد<sup>(۱-۱۳۶-۷۰۶)</sup>

ناگفته نماند که در این بیت، دنیای بسیار خرد مورچه و رد پای او در کنار بی‌انتهایی آفریدگار جهان قرار داده شده است. این لطف سخن در کنار یکی از ظریف‌ترین بیان‌ها در ثنا و ستایش خداوند از نقاط اوج هنرنمایی استاد بی‌بدیل آفریدن میدان‌های بس عظیم و هولناک و خونین جنگ است.

### پی مور: ظریف‌ترین دارایی‌ها

همان نگاهی که پی مور را می‌بیند و در کار و آثار آن تأمل می‌کند اینک پی مور را که نماد ظرافت و لطافت است در کنار چنگ شیر می‌نهد که نماد درندگی است. آن‌گاه در گام دیگر، پی مور را نیز از جمله دارایی‌های شهریار ایران می‌شمارد:

کنون شهریاری ایران تراست  
پی مور با چنگ شیران تراست<sup>(۲-۲۹۱-۲۶۵)</sup>

### پی مور: نماد قدرت خداوندی و ستایش خداوند

پی مور در سخن فردوسی به کارهای دیگر هم می‌آید. از جمله یکی از مظاهری می‌شود که با بیان آن قدرت خداوندی را باز نمایاند:

جهان و زمین و زمان آفرید  
پی مور و کوه گران آفرید<sup>(۲-۳۳۳-۱۲۵۲)</sup>

هنر و قدرت سخن در این قیاس زیبایی بی‌همتا در آنجاست که از پی مور، در کنار کوه گران، سخن رفته است. فردوسی ظریف‌ترین آثاری که از موجودی بر جا می‌ماند، یعنی پی مور، را در برابر عظیم‌ترین پدیده‌های روی زمین در کنار یکدیگر قرار داده است. در این قیاس، مبالغه بی‌کرانی از هنر و زیبایی و خلاقیت نهفته است. این بیت‌ها نیز بر همین منوال‌اند:

ازو گشت پیدا زمین و زمان  
پی مور بر هستی او نشان (۵۳-۳)

نفس جز به فرمان او نگذرد  
پی مور بی او زمین نسپرد (۲۰۴۶-۱۶۶۶)

پی مور بر خویشان بر گواست  
که ما بندگانیم و او پادشاست (۱۰۹-۸۵۶)

### پی مور: نماد کارآزمودگی نظامی

فردوسی در این بخش از نگاهش به مور، پی مور را وسیله‌ای برای بیان برتری و سلطه سپاه ایران در برابر تورانیان و برخورداری ایرانیان از مردان کارآزموده قرار می‌دهد. این زمانی است که گیو دیده‌بانی بر سر کوه می‌فرستد تا از فراز کوه رد مسیر سپاه توران را بیابد. این دیده‌بان مردی است با چنین اوصاف:

بجستی همی راه توران سپاه  
پی مور دیدی پیاده به راه (۳۱۳-۲۲۰-۳)

ملاحظه می‌شود که فردوسی امکان مشاهده پی مور را، که در عالم واقع اثری است فوق‌العاده ظریف و شاید نادیدنی، از جمله بهره‌های مخصوص سپاه ایران قرار داده است. این امتیاز فقط از آن سپاه ایران است که دیده‌بانانی دارد با قوت بینایی ویژه‌ای تا بدان اندازه که می‌توانند رد پای مورچه‌ای را هم ببینند و مسیر حرکت او را مشخص و معلوم نمایند. باز تکرار این نکته لازم است که فردوسی اگر چنان قوت بصری سراغ دارد، آن را در سپاه ایران دیده است و اوج هنر و قدرت سخنش را مصروف ایران می‌دارد. می‌دانیم که فردوسی دنیا را به دو اردوی دوست و دشمن تقسیم نمی‌کند. کم نیست نمونه‌هایی که در آن، دشمنان ایران برتری‌ها دارند و فردوسی از نقل آن سر باز نمی‌زند و فکر و جهان‌بینی خویش را فدای طرفداری عاطفی از میهن نمی‌کند. با این همه، این امتیاز را که عبارت از برخورداری سپاه از دیده‌بانانی با قوه بینایی منحصر به فرد باشد فقط برای سپاه ایران می‌خواهد و بس.

### سر مور و پیل

فردوسی در این بخش از کارش، ضمن آنکه زیبایی و قدرت سخن را حفظ کرده و مور و پیل را در کنار یکدیگر قرار داده است، پا را یک پله بالاتر گذاشته و سر ظریف مور را

در کنار سر درشت پیل می‌گذارد. آن‌گاه می‌گوید که این سر خُرد و آن سر تنومند و سنگین هر دو در برابر مرگ یکسان است و اندازه در این موضوع فرقی ندارد. درشت و ریز در هنگام مرگ تفاوت نمی‌کند:

چو برخیزد آواز طبل رحیل  
به خاک اندر آید سر مور و پیل  
(۳۸۹۵-۱۶۵۷)

## مور در کنار دیگر جانداران

### مور و پشه

قرار دادن مور با پشه، که هر دو از نمادهای مسلم خُردی‌اند، در کنار یکدیگر در زبان هنرمندانۀ فردوسی وسیله‌ای برای خلق تابلویی زیبا از میدان‌های صعب و هولناک رزم می‌شود. او وقتی می‌خواهد فراوانی سپاهیان را برساند، به جای آنکه به شرح و تفصیل عددی سربازان و جنگاوران و اسب‌ها و آلات رزم بپردازد، یکسره به راه دیگری می‌رود. راه او بسیار زیباست، برای بیان منظور رساست و راهی کوتاه و بی‌میانجی برای رسیدن به مقصد است:

چنان شد دَر و دشتِ آوردگاه  
که شد تنگ بر مور و بر پشه راه  
(۷۳۶-۱۰۲۳)

سپاهی بیامد به هامون ز گنگ  
که بر مور و بر پشه شد راه تنگ  
(۹۸۲-۴۴۴)

به مصر آمد از روم چندان سپاه  
که بستند بر مور و بر پشه راه  
(۵۶۳-۳۳۵)

بیابان چنان شد ز هردو سپاه  
که بر مور و بر پشه شد تنگ، راه  
(۵۹۷-۱۵۹۵)

بیاورد شاپور چندان سپاه  
که بر مور و بر پشه بر بست راه  
(۵۹۳-۲۱۵۵)

چنان گشت از انبوه درگاه شاه  
که بستند بر مور و بر پشه راه  
(۲۳۵۶-۱۷۹۶)

سپاه است چندان ابا ساوه شاه  
که بر مور و بر پشه بسته‌ست راه (۴۵۴-۲۹۲-۶)

اگر من ز جای اندر آرم سپاه  
ببندند بر مور و بر پشه راه (۷۳۸-۳۰۳-۶)

سپاه اندر آمد به تنگ سپاه  
ببستند بر مور و بر پشه راه (۱۷۵۲-۷۵-۷)

بیاورد از آن بوم چندان سپاه  
که بر مور و بر پشه بر بست راه (۶۲-۲۰۶-۷)

### مور و ملخ

به همین سان است قرار گرفتن مور در کنار ملخ که آن هم برای رساندن فراوانی، در عین حفظ زیبایی سخن، آمده است. این دو جاندار در کارگاه هنری فردوسی ابزارهایی برای بیان فراوانی و کثرت عددی‌اند، بی‌آنکه به شمارش نیازی باشد:

سپاهش به کردار مور و ملخ  
نَبْد دشت پیدا، نه کوه و نه شَخ (۱۰۵۹-۱۵۱-۱)

بجوشید گفتی همه ریگ و شَخ  
سراسر بیابان چو مور و ملخ (۱۴۸-۱۹۸-۱)

کشیدند بر هفت فرسنگ نخ  
فزون گشت لشگر ز مور و ملخ (۹۸۵-۴۴-۴)

بر آن اندکی بر کشیدند نخ  
سپاهی به کردار مور و ملخ (۱۲۰۹-۳۳۲-۲)

یکی لشگرست این چو مور و ملخ  
تو با پیل و با پیلبانان مَچَخ (۶۸۰-۹۹-۳)

ز کوه و بیابان و از ریگ و شَخ  
دو لشگر بدین سان چو مور و ملخ (۱۵۷۲-۶۹-۴)

همه دامن کوه تا روی شَخ  
سپه بود بر سان مور و ملخ (۳۸۱-۹۷-۶)

ز کوه و بیابان و از ریگ و شَخ  
بجوشید لشگر چو مور و ملخ (۱۸۳۱-۱۵۷-۶)

یکی لشگرست این چو مور و ملخ  
گرفته بیابان و هم ریگ و شَخ (۲۰۰۴-۸۶-۷)

ز زربفت چینی کشیدند نخ  
سپاه اندر آمد چو مور و ملخ (۲۱۷-۲۲۴-۷)

### مور و مار و ملخ

می‌دانیم و معروف است که مور نماد کوشش دایم و خستگی‌ناپذیری است. وجود آن دو جاندار دیگر، مار و ملخ، نیز سختی و درشتی را نشان می‌دهد. اما آن‌گاه که سخن از موضعی باشد که از شدت گرما تفته شده و قابل زیست نیست، فردوسی همین سه موجود را به صحنه می‌آورد تا شدت گرما و خشکی طبیعت را که از حدود تاب و طاقت در گذشته، بدون توضیح و با بیان موجزی با کمترین واژگان ادا کند:

همه ریگِ تَفْتَه‌ست با خاک و شَخ  
بدو نگذرد مور و مار و ملخ (۱۸۳۸-۲۵۷-۴)

### مور خسته‌نهان

در اینجا فردوسی ضمن ستایش یزدان پاک تا بدان‌جا در احوال مور دقت می‌کند که دل‌خستگی آن جاندار کوچک را نیز دریافته و به زبان می‌آورد. لازم است توجه شود که هنگام دقت در حال مورچه فقط به خستگی تن و پیکر ظریف او بسنده نشده، بلکه سخن‌سرای ما نهان خسته مور را نیز دیده و آن خستگی نهان در دل و ضمیر مور را هم، به حتم و قطع، در دل و درون خودش احساس کرده که توانسته است از آن سخن بگوید:

تو نیرو دهی تا مگر در جهان  
نخسپد ز من مور خسته‌نهان (۲۳۷۲-۱۷۹-۶)

این اندیشیدن‌ها به مور و احوال او تا بدان‌جا که برای مور قایل به خستگی و بلکه قایل به خستگی دل و نهان او هم شده، راه‌یافتن به درون نازک‌ترین پاره‌های عالم هستی

است؛ به قلمروهایی از هستی که تا پیش از آن حتی پای خیال هم بدان راه نیافته بوده است. آنجا و آن‌گاه که آدمی حس و حال چنین موجود خردی را نیز در می‌یابد، حتماً وجود بی‌کرانه یکی انسان والا بسان فردوسی در کار است. جز او چه کسی در خستگی دل و نهان و ضمیر مور درنگ کرده است؟

### گَرْدِ دَمِ مَور

سرانجام در این جستار به یکی دیگر از تعبیری می‌رسیم که مخصوص فردوسی است. فقط نگاه باریک‌بین اوست که چنین صحنه‌هایی را در هستی می‌بیند، و فقط زبان اوست که چنین صحنه‌ای را بیان می‌دارد. در آغاز این نوشته گفته شد که اصلاً سخن گفتن از مور، ابتکار و امتیاز کار فردوسی است. در بخش‌های پیشین به زیبایی‌ها و خلاقیت‌ها که فردوسی با مور به ثبت رسانده اشاره‌هایی شد. اینجا یکی دیگر از تجلیات هنر و خلاقیت او را آورده می‌شود که اگر نگارنده متهم به اغراق نشود، نه فقط اوج هنر فردوسی است، بلکه باید آن را اوجی در هنر‌نمایی و نیروی خیال و آفرینشگری انسان شناخت و به آن بالید و در برابرش سر به ستایش و تعظیم فرود آورد:

ز خاشاک ناچیز تا پُشت پیل  
ز گَرْدِ دَمِ مَور تا رود نیل (۷۹۹-۱۱۴۶)

و به راستی در شاهنامه فردوسی است که می‌توان به این مرتبه از لطافت و این پایه از دقت نظر رسید که علاوه بر دیدن مور، درک رنج و خستگی این موجود، قایل شدن به احترام و نیز حقوق خاص او، به این نکته بس ظریف هم اندیشیده شود و چنین اوجی از لطف سخن به زبان آورده شود که مور هم تنفس می‌کند. پس آن‌گاه، از حاصل این اندیشه، لحظه‌ای را پیش چشم آورد که هوای ناشی از تنفس یا بازدم مور، به خاک برخورد و از اثر این برخورد، لاجرم گردی به هوا برخیزد. دوباره این بیت را می‌خوانیم:

ز خاشاک ناچیز تا پُشت پیل  
ز گَرْدِ دَمِ مَور تا رود نیل (۷۹۹-۱۱۴۶)

به این صحنه ظریف و بدیع هستی نظاره کنید. صحنه‌ای که در آن بازدم مورچه‌ای به خاک زیر دست وپای او برخورد کرده و از اثر برخورد بازدم مور با آن خاک، گردی برخاسته است. ترسیم این پرده بدیع بی‌تردید در پرتو خلاقیت فکری و نیروی خیالی ممکن شده که مخصوص فردوسی است. باز وقتی زیبایی و جاذبه این پرده چندین و چند برابر می‌شود که می‌بینیم هنرمند ما لحظه برخورد هوای بازدم تنفس مور بر خاک

را به کنار رود نیل برده است. اینجا می‌توان لحظه‌ای درنگ کرد و به چشم خیال دید که ساحل نیل چه عظمت و صلابت و البته چه خروش و غوغایی دارد. در میانه خروش و غوغای آن رودخانه پهناور، موری در کناره ساحل نفس می‌کشد و وقتی هوای نفسش به زمین می‌خورد گرد و خاکی برمی‌خیزد. خواهش می‌کنم که خواننده درنگی کند و این گرد و خاک ظریف را ببیند که خموش و بی‌سر و صدا در کرانه رود خروشان چون نیل به هوا برخاسته و در پشت سر آن، جریان پهناور آب را هم ببیند و خروش و هیاهوی نیل را هم بشنود.

ناگفته نماند که در ادب پارسی، لطف خیال بی‌سابقه نیست. یکی از دارایی‌های انحصاری ما گنجینه‌هایی است که از اوج لطف خیال بشری داریم. اما در کار فردوسی که سراینده رزم‌هاست و شهره به توصیف ناب میدان‌های بزرگ رزم‌های سرنوشت‌ساز، چنین پرده‌هایی از لطافت، بیشتر رخ می‌نماید و بیشتر احساس و خیال برمی‌انگیزد و بایستی که بیشتر به کانون نگاه کشیده شود.

اینها گوشه کوچکی از زیبایی‌های بی‌مثال شاهنامه فردوسی است: زیبایی‌هایی که در عین حال نابیوسیده می‌نماید. درست مانند آن نمونه‌ها در کار ابوالفضل بیهقی دبیر که در گیراگیر نقل وقایع محض تاریخ به یک باره می‌نویسد: "اگر این فاضل از روزگار ستمکار داد یابد . . . در سخن، موی به دو نیم شکافد."<sup>۱۱</sup>

خواستم تا با بیان اجمالی و بازنمایی این جنبه از زیبایی و خلاقیت در شاهنامه یادآور شوم که فردوسی را نباید فقط استاد سخن یا راوی رزم و نبرد تصور کرد و جایگاه او را فقط در ادبیات حماسی یا در تاریخ ادب سیاسی و نظامی تعریف کرد. جای انکار نیست که فردوسی در این عوالم چونان یکی پهلوان رزم بی‌همورد حاضر است. او در سخن‌سرایی، شعر و ادب فارسی، تاریخ، فلسفه تاریخ، سیاست، سنت، اخلاق، دین و . . . پرتوافشانی می‌کند. اما از جمله چیزها که اهمیت بسزا دارد و ندیده مانده یکی آن است که آن‌گاه که سخن از لطافت و ظرافت و زیبایی و آفرینش ممتاز هنری به میان آید نیز می‌توان با اطمینان به فردوسی استناد کرد. نمونه‌ها در سخن فردوسی برای این کار اندک نیست. آنچه زیر عنوان "مور در شاهنامه" در این نوشته آورده شد، فقط چند نمونه از این ظرافت و آفرینشگری و لطف سخن است.

<sup>۱۱</sup> ابوالفضل بیهقی دبیر، تاریخ بیهقی، تصحیح علی‌اکبر فیاض (تهران: علمی، ۱۳۷۳) ۳۷۲.



Iran Namag Books

# آئین دانشجویان

۱۳۲۳ - ۱۳۲۴

نخستین نشریه دانشجویی

دانشگاه تهران به مدیریت

رحیم متقی ایروانی و عباس اردوبادی

به کوشش و با پیشگفتار

محمد توکلی طرقي